

از بی که در جهان باشد و به کوه شیرین رفت و این طلب از حضرت
 عزه میکرد و چون با بی گشت به تخته میرفت و جبریل می آمد
 و در آن زمان آن خود از وی اشراق میکرد و در جواب وید می گفت
 سلی حضرت عروین زید بن لیدین عاقرین انجار در نطاج اگر
 پس او را زن کرد و آن زن در مرتبه حدیجیه بنت خریله در
 زمان حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه بود و جمال عقل
 و علم و فصاحت بسیار داشت و عید المطلب از وی بود و آن
 و نور حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه در پیشانی وی
 بود و او را شبیه انجری می گفتند و بعد از باو خ روزی در کجوا
 رفت و چون پیدار شد او را حله پوشانیدند و بودند و به انواع
 زینت آراستند و نداشتند که از کجا رسیده و ما شتم او را به پیش
 کا هبه برد و صوته حال با وی می گفت که صفت کنت خدای آمان
 اذن فرمود که او زن بخواند ما شتم قیده بنت عاقر از به وی طلب
 داشت و نطاج کردند و بهم رسیدند و عارث از وی بود و آمد
 و آن زن وفاته کرد و آنکه هندی بنت عرو را نطاج کرد و چون ما شتم
 را وقت وفاته در صید عید المطلب را فرستاد و آنچه فرستاد
 جمع کرد و عید المطلب پرست و پنج ساله بود و آن نور محمد نقاب
 در پیشانی وی در خشتان بود و هندی فرستاد به پارس و در وقت
 ع. شانه بی شناختند و در ویست به داشتند و شیرین وی می کردند

و طواف کعبه میکردند و مقام ابراهیم معظّم را شنیدند و سجدت
 و قربان نیز میکردند ما شتم کنت ای جاعه قریش شطراصل اولاد اسمعیل
 اید و حق قریش را شمار اختیار فرمود و در عزم خود میتم سا خند
 و من بزدل و پستوار شایدم و این علم نزار وطن اسمعیل و نطاج
 بنحانه تسلیم عید المطلب میکنم و او را خلیفه خود می سازم پس او را
 پستوار خود داشتند و خلاف او می گفتند قریش بر جانشیند و در وقت
 وی پیوستند و ستم و طاعت کردند و آنها هر ستم عید المطلب
 بود و سال بسال از قبایل عرب اموال و انعام بسیار به عید المطلب
 می رسید و هر کس که او را می نمود می گرفت و را می بود و مجموع بود
 انقالب او را به فضل و کم می شناختند الا کسری بن هرمز با وی مناخ
 بود و در قریش حکوم وی بود و چون اعراب را هار می شنید
 او را بر می گرفتند و به کوه شیرین رفتند و سبیل حضرت ع. می ساختند
 و قربان بی کردند و خون در روی تپان بی مایندند تا کار ایشان باز
 سامانی بی آید و عید المطلب نیز در یک بی رفت و تعظیم آن نور
 میکرد و بعد از چند وقت عارث بزدل شد و نور کز بن پسران
 او بود شبی در خواب دید که کشتند با عید المطلب چاه طبعه فرور
 کنت طبعه چسبند و از خواب پیدار شد و چون از خواب رفت
 شنید که کشتند چاه نوزم و غیره بنحانه اعظم فرور و چون پیدار شد
 کنت ای ای سر کشتند کردان و دیگر باز خواب رفت و شنید